بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد مرتد 1](#_Toc427990872)

[مرور بحث گذشته 1](#_Toc427990873)

[مراد از عدم استتابه در روایات 1](#_Toc427990874)

[مناقشه در استدلال فوق 2](#_Toc427990875)

[قاعده درع در این مقام 2](#_Toc427990876)

[تفاوت عبارات در روایات 2](#_Toc427990877)

[اتخاذ مبنا 2](#_Toc427990878)

[دلالت سیره بر قول غیر مشهور 2](#_Toc427990879)

[روایت اول 3](#_Toc427990880)

[روایت دوم 3](#_Toc427990881)

[خطبه اخلاقی نهج‌البلاغه 3](#_Toc427990882)

# حد مرتد

# مرور بحث گذشته

در جلسه گذشته بیان شد که در قبال مرتد فطری پنج قول وجود دارد، استدلالاتی که در مورد هریک از این اقوال ارائه‌شده بود موردبررسی قرار گرفت و گفته شد که در میان خاصه نیز اقوال نادری مبنی بر پذیرش توبه مرتد فطری وجود دارد اما چون مخالف باشهرت عظیمه است، طبعاً در آن جای تأمل وجود دارد.

## مراد از عدم استتابه در روایات

از مرحوم شهید در مسالک نقل‌شده است که مراد از لا یستتاب در روایات، عدم قبول توبه نیست بلکه این عبارت درصدد بیان وظیفه حاکم است. چراکه در مرتد فطری وظیفه حاکم است که از او توبه بخواهد اما در اینجا این وظیفه بر دوش حاکم نیست. و این همان‌طور که واضح است ملازمتی با عدم پذیرش توبه در صورت صدور از او ندارد.

## مناقشه در استدلال فوق

این استدلال شهید در کتاب الفقه نیز ذکرشده است و ممکن است به نحوی مورد مناقشه قرار گیرد که؛ اگر این جمله به‌تنهایی اخذ شود، حاصل همین امری است که شهید فرموده است اما زمانی که با مجموعه کلام موردنظر قرار گیرد، عدم پذیرش توبه به دست خواهد آمد. چراکه در ادامه آن فرموده شده باید او کشته شود و استتابه ای در کار نیست.

## قاعده درع در این مقام

روشن است که باوجود حکم به لزوم قتل او، جایی برای پذیرش توبه او در امور اخروی باقی نمی‌ماند. مگر اینکه در اینجا قاعده درع حکم کند که این استدلال چون از ظهور صریحی برخوردار نیست، نمی‌تواند در اینجا مورد استدلال قرار گیرد.

## تفاوت عبارات در روایات

مطلب دیگر در روایات این است که در برخی روایات به‌جای تعبیر از لایستتاب، تعبیر به لایستتیب وجود دارد که در روایت معتبره محمد بن مسلم که روایت دوم باب اول بود، چنین تعبیری وجود داشت. در قبال تعبیر به عدم پذیرش توبه نیز در روایات، از آقای شیرازی این تعبیر وجود دارد که با وفور روایات قبول توبه قطعاً این بخش از روایات مرتد را حمل بر مجازیت می‌کنیم چراکه روایات توبه حقیقتاً از پذیرش مخصصی ابا داشته و از استحکام و اتقان بالایی برخوردارند.

## اتخاذ مبنا

اما انصافاً استدلال فوق، استدلال ضعیفی است که گفته شود صرفاً این تعبیر در اینجا برای تشدید بوده است. به‌خصوص اینکه در روایات این باب تصریح به این نفی جنس وجود دارد.

### دلالت سیره بر قول غیر مشهور

استدلال دیگری که قائلین قول نادر بدان داشته‌اند برمی‌گردد به سیره ائمه اطهار در برخورد با مرتدین. مثلاً در روایت چهارم باب اول روایت معتبره ای در این زمینه بود که؛

### روایت اول

**«مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکمِ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکرٍ عَنِ الْفُضَیلِ بْنِ یسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِینَ تَنَصَّرَ فَأُتِی بِهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَاسْتَتَابَهُ فَأَبَی عَلَیهِ فَقَبَضَ عَلَی شَعْرِهِ ثُمَّ قَالَ طَئُوا یا عِبَادَ اللَّهِ فَوُطِئَ حَتَّی مَاتَ.»[[1]](#footnote-1)**

اینکه این روایت حمل بر مرتد ملی شود، امری بعید است.

### روایت دوم

در روایتی دیگر نیز چنین است که؛

**«أَبُو عَلِی الْأَشْعَرِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أُتِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ص بِرَجُلٍ مِنْ بَنِی ثَعْلَبَةَ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَشَهِدُوا عَلَیهِ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع مَا یقُولُ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ قَالَ صَدَقُوا وَ أَنَا أَرْجِعُ إِلَی الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَمَا إِنَّک لَوْ کذَّبْتَ الشُّهُودَ لَضَرَبْتُ عُنُقَک وَ قَدْ قَبِلْتُ مِنْک وَ لَا تَعُدْ فَإِنَّک إِنْ رَجَعْتَ لَمْ أَقْبَلْ مِنْک رُجُوعاً بَعْدَهُ.» [[2]](#footnote-2)**

ازلحاظ تاریخی بنی ثعلبه قبیله‌ای جدید الاسلام نبودند که در اینجا امام توبه او را قبول کردند. اگر ادعای اجماعی نیز در مقابل شود، چون مدرکی است مورد خدشه خواهد بود. اما با توجه به‌قاعده تدرع بعید نیست که خدشه‌ای در عدم قبول توبه مرتد فطری وجود داشته باشد.

#### خطبه اخلاقی نهج‌البلاغه

بحث در کلمات قصار شماره 432 بود که امام در آن فرموده بودند؛

**«إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِینَ نَظَرُوا إِلَی بَاطِنِ الدُّنْیا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَی ظَاهِرِهَا وَ اشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ یمِیتَهُمْ وَ تَرَکوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَیتْرُکهُمْ وَ رَأَوُا اسْتِکثَارَ غَیرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَ دَرَکهُمْ لَهَا فَوْتاً أَعْدَاءُ‌مَا سَالَمَ النَّاسُ وَ سِلْمُ مَا عَادَی النَّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْکتَابُ وَ بِهِ عُلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْکتَابُ وَ بِهِ قَامُوا لَا یرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ مَا یرْجُونَ وَ لَا مَخُوفاً فَوْقَ مَا یخَافُونَ»[[3]](#footnote-3)**

ظواهر دنیا اولیاء الهی را از حقایق عالم و توجه به آخرت بازنمی‌دارد. دیدشان وسیع است و آینده‌های دور را مشاهده می‌کنند، بر این اساس است که اسب سرکشی و شهوت انسانی را به زمین کوبیدند و تنعمات دنیوی مانع از انجام‌وظیفه آن‌ها نمی‌شود.

نسبت به آن‌ها دل‌بستگی‌ای ندارند و استکثار موجود در دنیا آن‌ها را به خود مشغول نمی‌سازد. با مردم در صلح و آرامش به سر می‌برند و با دشمنان در حالت قهر قرار دارند. هادیانی برای مردم هستند و فوق آنچه بدان امید بسته‌اند که خدایشان باشد، نقطه امیدی را نمی‌بینند. ترس آن‌ها از خداست و ترسی فراتر از آن درونشان راه ندارد همان‌طور که ملجائی بالاتر از او ندارند.

1. - الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 256. [↑](#footnote-ref-1)
2. - الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 257. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نهج البلاغة، ص: 495‌. [↑](#footnote-ref-3)